

مبانی حقوق بشر: کاری نیمه تمام

مری آن گلندون

استاد حقوق دانشگاه هاروارد

مترجم: علیا هاشمی

چکیده

نویسنده در این مقاله با مرور مباحث صورت گرفته در باره مبانی حقوق بشر، در کمیسیون تدوین کننده پیش نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر، خاطر نشان می‌سازد که به دلیل شرایط آن زمان، اعضای کمیسیون بحث چندانی درباره مبانی نظری حقوق بشر انجام ندادند و بحث از آن را به وقت دیگری واگذار کردند. وی ایده غربی بودن اعلامیه حقوق بشر را رد می‌کند و برعکس، آن را حاصل تعامل فرهنگ‌ها و سنت‌های گوناگون می‌داند. مقاله آنگاه، به این پرسش پاسخ می‌دهد که چگونه ممکن است در فرهنگ‌های متنوع، حقوق جهانی وجود داشته باشد و در ادامه به تبیین مسابقه برای ساختار شکنی اعلامیه می‌پردازد و در پایان چالش پیش روی اعلامیه را عدم انسجام آن و وجود معانی و تفسیرهای مختلف از «کرامت» انسان می‌داند. واژگان کلیدی: مبانی حقوق بشر؛ اعلامیه جهانی حقوق بشر؛ حقوق جهانی؛ کرامت انسانی.

طی دو سالی که ۱۸ عضو اولین کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، پیش نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر سال ۱۹۴۸ را آماده می‌کردند، عجیب است که درباره اینکه چرا انسان‌ها حقوقی دارند و یا چرا برخی از حقوق، جهانی هستند بحث چندانی نکردند.^۱ پس از ترس و وحشت‌های دو جنگ جهانی، نیاز به یک معیار شایستگی حداقلی و مشترک، واضح به نظر می‌رسید. یکی از اولین وظایفی که بر عهده کمیسیون جدید به ریاست خانم الینور روزولت گذاشته شد، آماده سازی یک «منشور بین‌المللی حقوق» بود. چون اعضای کمیسیون عجله داشتند که کار خود را هر چه زودتر تمام کنند؛ یعنی قبل از اینکه جنگ سرد که در حال شدت یافتن بود، قبول آنرا توسط مجمع عمومی غیر ممکن سازد. بنابراین بررسی مسئله مبانی حقوق بشر را به وقتی دیگر واگذار نمودند. در اولین جلسه این کمیسیون در ژانویه ۱۹۴۷، پنک چان چنگ نماینده چین و چارلز مالک نماینده لبنان سعی کردند بحثی را در مورد مبانی ممکن چنین سندی مطرح نمایند.^۲

چنگ، مربی و فیلسوف کنفوسیوسی بود که تحصیلات تکمیلی خود را با جان دیووی گذرانده بود و مالک، فیلسوف علم بود که تحصیلات خود را با آلفرد نورث وایتهد و مارتین

هایدگر گذرانده بود. پیشنهادهای آنها باعث وقوع اولین مباحثه کمیسیون شد. نمایندگان یوگسلاوی، فرانسه و انگلیس در مورد رابطه بین انسان و جامعه شروع به مشاجره کردند.

تعدادی دیگر از اعضای کمیسیون از این نوع بحث خسته شدند. آنها صرفاً مایل بودند به کاری که در دست بررسی دارند بپردازند. پس از مدتی، نماینده هند، هانسا مهتا، وارد بحث شد. او یکی از دو نماینده زن در کمیسیون، یکی از فعالان پیشرو در حقوق بشر، یکی از مبارزان علیه استعمار انگلیس و یکی از مدافعان تساوی زنان بود. او گفت: «ما اینجائیم تا ایمان به حقوق بشر بنیادین را مورد تأیید قرار دهیم. فکر نمی‌کنم که در مورد این مسئله که انسان مهمتر است یا جامعه هم اکنون باید بحث کنیم. ما نیازی به وارد شدن به این مسئله ایدئولوژیک پرپیچ و خم نداریم».^۳

چارلز مالک که توسط دولت تازه استقلال یافته لبنان، به معنای واقعی کلمه از کلاس درس خود در بیروت فراخوانده شده و به اضطرار به خدمت دولتی درآمده بود، هنوز در استفاده از شیوه متین دیپلماتیک به کمال نرسیده بود و بعدها در استفاده از این شیوه شهرت یافت. او مانند یک استاد دوران قدیم که دانشجویش را مؤاخذه می‌کند، خانم مهتا را با گفتن این سخنان سرزنش کرد که «خانم، هرچه می‌گوئید باید پیش فرض‌های ایدئولوژیکی داشته باشد و هر قدر هم از آنها دوری کنید آنها وجود دارند و شما یا آنها را مخفی می‌کنید و یا اینکه شجاعت به خرج داده آنها را بیرون آورده آشکار می‌کنید و به آنها نگاه می‌کنید و آنها را به نقد می‌کشید».^۴

الینور روزولت، رئیس کمیسیون، سریعاً متوجه شد که اگر بنا باشد پروژه از مسیر خود خارج نشود، باید گروه بر جزئیات متمرکز شود. او بحث را مجدداً به مسئله سازمان‌دهی برنامه کاری گروه بازگرداند. پس از آن، مسئله مبانی حقوق بشر صرفاً به طور پراکنده سر بر می‌آورد. یکی از این موارد پیش نویس بحثی بود که از سوی دبیرخانه بخش حقوق بشر سازمان ملل مطرح شد. کلنل روی هاجسون استرالیایی تقاضا کرد که فلسفه موجود در پس این سند معلوم شود: «آنها چه اصولی را اتخاذ کردند؛ از چه روشی پیروی کردند؟».^۵ جان هامفری رئیس کانادایی بخش حقوق بشر جواب داد که این پیش نویس مبتنی بر هیچ فلسفه‌ای نیست. او گفت که این پیش نویس صرفاً مجموعه‌ای است از قوانین اساسی موجود درباره هر حق قابل تصویری که کمیته تهیه کننده پیش نویس ممکن است بخواهد در باره آن بحث کند.^۶

در پایان روند آماده‌سازی این پیش نویس و بدون بحث زیاد، اعضای کمیسیون در مقدمه اعلامیه سال ۱۹۴۸ سازمان ملل، مطلبی را در مورد مبانی حقوق بشر ذکر کردند. در خط آغازین

این مقدمه ذکر شده است که «به رسمیت شناختن کرامت ذاتی انسان و حقوق یکسان و غیرقابل واگذاری تمامی اعضای خانواده بشریت، مبنای آزادی، عدالت و صلح در جهان است». کلمه «کرامت» در بخش‌های کلیدی زیادی از این اعلامیه ذکر شده است به طوریکه بسیاری از محققان بر این باورند که این کلمه، نمایانگر ارزش غایی این اعلامیه است. لوئیس هنکین اینگونه این مطلب را بازگو می‌سازد: «این اعلامیه در تلاش خود برای جهانی شدن از اتکای صریح به وحی الهی و یا حقوق طبیعی اجتناب ورزید و برای ایده حقوق بشر یک مبنای قابل قبول جهانی فراهم ساخت؛ یعنی یک اصل نخستین که عبارت است از «اصل کرامت انسان»»^۷.

اما ذهن‌های پرسشگر باید بپرسند که این «کرامت» چیست و مبنای آن کدام است؟ تعیین منبع تقریبی آن آسان است. منشور سازمان ملل بر «ایمان به آزادی و دموکراسی» اذعان می‌کند، ایمانی که بر طبق این منشور ریشه در «ایمان» دیگری دارد که همان ایمان «به کرامت ذاتی مردان و زنان» است. این ایمان برای سندی که از وحی الهی اجتناب می‌کند، ایمان قابل توجه‌ای است. جای تعجب نیست اگر می‌بینیم برنده جایزه نوبل، چشلاف میلوش، با تأسف در مورد آن کلمات زیبا، عمیق و تکان دهنده‌ای که با فهرست قدیمی حقوق انسان و کرامت شخص مرتبط هستند، سخن می‌گوید.^۸ میلوش ادامه می‌دهد: «این پدیده برای من مسئله شده است، چرا که ممکن است چاه ویلی در زیر آن وجود داشته باشد. هر چه باشد، مبنای این ایده‌ها در دین نهفته است و من خیلی خوش‌بین نیستم که دین بتواند در یک تمدن مبتنی بر علم و فناوری دوام بیاورد. مفاهیمی که ظاهراً برای همیشه دفن شده بودند ناگهان دوباره زنده‌اشان کرده‌اند. اما این مفاهیم تا چه مدت زنده خواهند ماند اگر اساس آنها [یعنی دین] از بین برود؟». میلوش این مسئله را به گونه‌ای زیبا بیان می‌کند که فقط از یک شاعر بر می‌آید. آیا ایده حقوق جهانی صرفاً مبتنی بر نوعی جهش اگزستانسیالیستی ایمان است؟ یا مبنای محکم‌تری دارد؟

این سؤالات زمانی سربرآوردند که اعلامیه جهانی در بحبوحه رگباری از حملات - عمدتاً به نام نسیت فرهنگی - علیه اشتیاق خود برای جهانی شدن، پنجاهمین سالگرد خود را در سال ۱۹۹۸ جشن می‌گرفت. این حملات نوعاً اعلامیه را تلاشی می‌دانند برای جهانی کردن مجموعه خاصی از ایده‌های غربی و تحمیل آنها به مردمی که تحت حکومت استعماری زندگی می‌کردند و به همین دلیل در ایجاد آن نماینده‌ای نداشتند. پروژه حقوق بشر به خاطر اینکه ابزاری است برای «امپریالیسم فرهنگی» و یا «استعمار نو» کنار گذاشته می‌شود.

پاسخی که به همان اندازه اشکال فوق رایج است این است که امپریالیسم فرهنگی شعار بدترین ناقضان حقوق در دنیا است. اما، این نوع پاسخ به وضوح ناکافی است؛ این ادعاها در مورد نسبیّت فرهنگی و امپریالیسم ممکن است ریاکارانه یا با انگیزه ایدئولوژیکی صورت گیرند، اما با این وجود درست هستند. بنابراین پیشنهاد می‌کنم که این تهمت‌ها جدی گرفته شوند.

نتایجی که من به دست آورده‌ام به شرح زیر است:

- ۱- زمانیکه اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ تصویب شد به گونه‌ای مؤثر اما ناقص، سندی چند فرهنگی بود و نمی‌توان با برچسب غربی بودن آن‌را کنار گذاشت؛
- ۲- تدوین کنندگان این اعلامیه تنوع فرهنگ‌ها را حتماً به حساب آورده‌اند، بدین ترتیب که راه را برای کثرت‌گرایی مشروع در تفسیر و اجرای اصول انعطاف پذیر آن بازگذاشته‌اند؛
- ۳- خطر امپریالیسم حقوق بشری واقعی است اما منبع آن در تلاش گروه‌های ذینفع خاص جهت مصادره کردن حقوق بشر برای اغراض خود نهفته است و نه در خود اعلامیه؛
- ۴- پروژه حقوق بشر دارای پایه‌های لرزانی خواهد بود مگر اینکه و تا زمانی که فلاسفه و دولتمردان در کاری که تدوین کنندگان اعلامیه ناتمام گذاشتند، تشریک مساعی کنند.

۱- آیا اعلامیه جهانی حقوق بشر، «غربی» است؟

کسانی که بر اعلامیه جهانی، برچسب غربی می‌زنند ادعای خود را عمدتاً بر دو واقعیت مبتنی می‌کنند: (۱) بسیاری از مردم دنیا، به ویژه آنهاییکه هنوز تحت حکومت استعماری زندگی می‌کردند، در سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ نماینده‌ای نداشتند؛ (۲) بیشتر حقوق [مندرج] در اعلامیه ابتدا در اسناد کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی و جنوبی مطرح شدند. این سخنان درست هستند اما آیا جهانی بودن اعلامیه را زیر سؤال می‌برند؟

بر خلاف آنچه اغلب مطرح می‌شود، شرکت کشورهای در حال توسعه در تدوین این اعلامیه به هیچ وجه قابل انکار نیست.^۹ در کنفرانس بنیانگذار سازمان ملل در سال ۱۹۴۵ در شهر سانفرانسیسکو، این کشورهای کوچک‌تر و کمتر توسعه یافته بودند که باعث شدند حقوق بشر در منشور سازمان ملل جایگاه برجسته‌ای بیابد. در بین ۱۸ عضو کمیسیون حقوق بشر، پنگ چان چَنگ چینی، چارلز مالک لبنانی، کارلوس رمولوی فیلیپینی و هرنان سانتا کروز شیلیایی از جمله مؤثرترین و فعال‌ترین اعضا بودند. بعضی وقت‌ها گفته می‌شود که سوابق تحصیلی و یا تجارب

شغلی افراد پرسفیری مانند چنگ و مالک، آنها را «غربزده» کرده بود اما عملکرد آنها در کمیسیون حقوق بشر نشانگر چیز دیگری بود. هر یک از آنها، نه تنها اطلاعات قابل توجه‌ای از فرهنگ خودشان ارائه دادند؛ بلکه از توانایی استثنایی برای فهم فرهنگ‌های دیگر و برای ترجمه مفاهیم از یک چارچوب داورى به چارچوب داورى دیگر نیز برخوردار بودند. این مهارت‌ها، که بدون قرار گرفتن قراوان شخص در معرض سنت‌های دیگری غیر از سنت خود، به ندرت قابل دستیابی‌اند، برای همکاری مؤثر بین فرهنگی ضروری هستند و برای تصویب اعلامیه بدون حتی یک رأی مخالف در سال ۱۹۴۸ [عامل] کلیدی بودند.

اعلامیه، خود بر پایه مطالعات تطبیقی گسترده به وجود آمد. اولین پیش‌نویس اعلامیه که توسط دبیر سازمان ملل آماده شد یک سند ۴۰۸ صفحه‌ای به همراه داشت که ارتباط بین هر ماده را با مواد اعلامیه‌ها و قوانین اساسی موجود و پیشنهادی در جهان نشان می‌داد. پس از اینکه دومین پیش‌نویس کمیسیون حقوق بشر، جهت اظهار نظر تقدیم اعضای سازمان ملل شد، پاسخ‌هایی از طرف گروهی از ملت‌ها از جمله برزیل، مصر، هند، مکزیک، پاکستان، آفریقای جنوبی، سوئد و ایالات متحده دریافت شد.

در میان ۵۸ کشور عضوی که در کمیته مجمع عمومی سازمان ملل که پیش‌نویس تقریباً نهایی را در پاییز ۱۹۴۸ بررسی می‌کردند و نماینده داشتند، حتی تنوع ایدئولوژیکی و فرهنگی بیشتری وجود داشت. ریاست این کمیته یعنی کمیته امور اجتماعی، فرهنگی و بشر دوستانه (معروف به کمیته سوم) بر عهده چارلز مالک بود. ۶ نماینده از آسیا، ۴ نماینده از قاره آفریقا (مصر، اتیوپی، لیبیا و آفریقای جنوبی) و هیئت نمایندگی بزرگی از آمریکای لاتین از اعضای این کمیته بودند. ۶ عضو اروپایی این کمیته از بلوک کمونیست بودند؛ فرهنگ اسلامی با ۱۱ نماینده، حضوری قوی داشت و ۴ عضو نیز از کشورهایی با جمعیت فراوان بودایی شرکت داشتند. در طی بیش از صد جلسه، اعضای این کمیته بزرگ یک به یک کلمات پیش‌نویس را بررسی نمودند. به تمامی نمایندگان کشورها فرصت مشارکت داده شد و بیشتر آنها مشتاقانه از این فرصت استفاده کردند.

در پایان این روند، چارلز مالک توانست در مورد اعلامیه جهانی به درستی بگوید که «تمامی فرهنگ‌های مؤثر در دنیا در شکل‌گیری این سند سهم خلاقانه‌ای داشتند [...]». همانگونه که مالک گفت: «تولید هر ماده [از اعلامیه] و هر بخش از هر ماده، پروسه‌ای پویا بود که در آن افکار، علائق، پیش‌زمینه‌ها، نظام‌های حقوقی و مرام‌های ایدئولوژیکی، نقش تعیین‌کننده خاص خود را

ایفا کردند».^{۱۰}

البته این درست است که در سال ۱۹۴۸ تعداد زیادی از مردم دنیا نماینده‌ای در سازمان ملل نداشتند و بخش بزرگی از آفریقا و به ویژه آسیا تحت حکومت استعماری بود. قوای شکست خورده محور یعنی ژاپن، آلمان و متحدان آنها کنار گذاشته شدند و از طرف دیگر اقدامات بعدی کشورهای فاقد نماینده، حاکی از این است که در مورد «تنوع فرهنگی»، آنجا که به فضائل اساسی انسان مربوط می‌شود، اغراق زیادی شده است. بیشتر کشورهای جدید التاسیس، به محض کسب استقلال، قوانین اساسی شبیه به اعلامیه جهانی حقوق بشر تصویب کردند. بعدها، تقریباً تمامی این کشورها دو میثاق سال ۱۹۶۶ را که بر مبنای این اعلامیه بود تصویب کردند. در سال ۱۹۹۳ تقریباً تمامی کشورهای دنیا در تصویب اعلامیه حقوق بشر وین که تأکید مجددی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر بود، شرکت داشتند. سخت است که تأیید قاطعانه اصول این اعلامیه را به عنوان نشانی صرف از طرز تفکر استعماری، رد کنیم.

بعید است هیچ سند سیاسی دیگری در طول تاریخ از چنین منابع متنوعی برگرفته شده باشد و یا از چنان توجه و مذاقه جهانی و بی‌وقفه‌ای برخوردار شده باشد که این اعلامیه در طول دو سال آماده‌سازی خود از آن برخوردار بود. افزون بر این، به رغم تمامی مشاجراتی که بر روی جزئیات صورت گرفت، در مورد مفاد اصلی اعلامیه اختلاف خیلی کمی وجود داشت. در هر مرحله حتی کشورهای بلوک کمونیستی، آفریقای جنوبی و عربستان سعودی به بیشتر مواد اعلامیه، زمانی که یک به یک مطرح می‌شدند، رأی مثبت دادند. بزرگ‌ترین نزاع، نزاع سیاسی بود که عامل آن دغدغه [اتحاد جماهیر] شوروی برای حفظ حاکمیت ملی اشان بود.

اما در مورد دومین ایرادی که قبلاً ذکر شد - یعنی این حقیقت که چندین ایده کلیدی موجود در اعلامیه، ابتدائاً در نخستین کشورهای مدرن اروپایی به عنوان حقوق توصیف شدند - چه می‌توان گفت؟ در این مورد یافته‌های کمیته‌ای متشکل از فیلسوفان یونسکو از جمله ژاک ماریتن و ریچارد مکین فیلسوف دانشگاه شیکاگو، آموزنده است. پس از تحقیق از فیلسوفان برجسته و متفکران مذهبی سراسر دنیا، کمیته یونسکو با کمال تعجب دریافت که بعضی از مفاهیم کاربردی و اساسی رفتار انسان چنان در سطحی وسیع مشترک است که می‌توان آنها را در طبیعت انسان به عنوان عضوی از جامعه، مضمّن دانست.^{۱۱} آنها دریافتند که آزادی، کرامت، تساهل و حسن همجواری، در بسیاری از سنت‌های مذهبی و فرهنگی دارای ارزش فراوانی هستند.

با این وجود، تفسیر این مفاهیم به «حقوق»، پدیده‌ای نسبتاً مدرن و اروپایی بود. بنابراین آیا این امر، شائبه تاریخی بودن را که مانع از «جهانی» بودن است به حقوق بشر می‌دهد؟ مسلماً لازم نیست منشأ این حقوق، قطعی و غیر قابل بحث باشد. سؤال نباید این باشد که چه کسی اول این ایده را داشته است، بلکه باید این باشد که آیا این ایده، ایده خوبی است یا خیر؟ سؤال نباید این باشد که این ایده کجا زاده شده است، بلکه باید این باشد که آیا این ایده باعث رشد و شکوفایی انسان‌ها می‌گردد یا خیر؟ علاوه بر این، آیا یک ایده سیاسی - حقوقی که از یک کشور [خاص] ریشه گرفته اما در جاهای دیگر به طور گسترده پذیرفته و درونی شده، برای چه مدت و به چه معنا هنوز به کشوری که از آن نشئت گرفته تعلق دارد؟ آیا تمامی فرهنگ‌های پویا و زنده دنیا به طور مداوم از یکدیگر قرض نمی‌گیرند؟

سنت حقوق مدنی را که از روم باستان نشئت گرفته در نظر بگیرید. این سنت در سال ۱۹۴۸ گسترده‌ترین سنت حقوقی در جهان بود و همچنان هست.^{۱۲} شکل و سبک اعلامیه جهانی حقوق بشر باعث تشابه قریب آن، هم به اعلامیه‌های حقوق در بسیاری از قوانین اساسی کشورهای اروپای قاره‌ای و هم به قوانین اساسی و منشورهای شد که در کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا به وجود آمده بودند یا به زودی به وجود آمدند. آیا این امر باعث می‌شود که تمامی این اسناد رومی بشوند؟ قانون مدنی سال ۱۸۰۴ فرانسه به طور گسترده توسط ملل تازه استقلال یافته آمریکای لاتین نسخه برداری شد، چرا که شفافیت آن را می‌ستودند و از نقش آن در تحکیم انقلابی که پایگاه ناعادلانه و کهن فئودالیسم را از بین برده بود، الهام می‌گرفتند. آیا این امر باعث می‌شود که قانون تمامی این کشورها قانونی فرانسوی باشد؟

در هر صورت، چنانچه کلمه «غربی» چیزی بیش از یک لقب باشد، معنای آن چیست؟ اکثر اعضای سازمان ملل در سال ۱۹۴۸ - شاید به تعداد ۳۷ کشور - ممکن است «غربی» معرفی شده باشند. بدین معنا که تحت تأثیر سنت‌های یهودی - مسیحی و اندیشه روشنفکری قرار داشتند. اما آیا تا چه حد منطقی است که گروهی را که شامل مردم آمریکای لاتین، آمریکای شمالی، اروپای شرقی و غربی، استرالیا و نیوزیلند می‌شود، تحت یک برچسب واحد قرار دهیم؟ به همین ترتیب، مفاهیمی کلی مانند ارزش‌های «آسیایی» یا «اسلامی» با توجه به تنوع گسترده‌ای که درون سنت‌ها وجود دارد، چندان مفاهیم روشنگری نیستند.^{۱۳}

همانگونه که پنگ چان چنگ، عضو چینی اولین کمیته حقوق بشر، مدت‌ها پیش اظهار کرد:

«از نظر فرهنگی، غربی‌های زیادی و شرقی‌های زیادی وجود دارند و به هیچ وجه نمی‌توان گفت لزوماً همه آنها آشتی ناپذیرند».^{۱۴}

۲- چگونه در فرهنگ‌های متنوع، حقوق جهانی می‌تواند وجود داشته باشد؟

بیا بید اکنون توجه خود را به نسخه‌ای پیچیده‌تر از نقد مبتنی بر نسبییت فرهنگی عطف کنیم. فرض کنید که فیلسوفان یونسکو درست گفته باشند که برخی از معیارهای اصلی برای رفتار شایسته انسان‌ها در سطح بسیار وسیعی مشترک است. حتی اگر این حرف به طور کلی درست باشد، ملتها و فرهنگ‌های مختلف برای این معیارها، ارزش‌گذاری کاملاً متفاوتی دارند. علاوه بر این، شرایط سیاسی و اقتصادی مختلف بر توانایی هر کشوری برای زندگی بخشیدن به اصول حقوق بشر تأثیر می‌گذارد. اگر چنین است صحبت کردن در مورد جهان‌شمولی چه معنایی می‌دهد؟ این نسخه از نقد مبتنی بر نسبییت فرهنگی بر پایه پیش فرض غلطی است که بسیاری از فعالان برای حقوق و شکاکان نسبت به حقوق به طور یکسان به آن اعتقاد دارند. آن فرض غلط این است که اصول جهانی باید به یک شیوه در همه جا اجرا گردد. اما تدوین کنندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر، هرگز در نظر نداشتند که «معیار مشترک تحقق [حقوق]» در اعلامیه، رویه‌های کاملاً هم شکل تولید خواهد کرد یا باید تولید کند.^{۱۵} پنگ چان چنگ در سخنرانی‌اش در ۹ دسامبر ۱۹۴۸ در مجمع عمومی بر این نکته تأکید و بر تصویب اعلامیه اصرار می‌کند. او اظهار تأسف می‌کند که قدرت‌های استعماری سعی کرده‌اند که یک شیوه یکدست شده تفکر و یک شیوه واحد زندگی را بر ملل دیگر تحمیل کنند. او می‌گوید: «این نوع هم‌شکلی، فقط با زور و یا به قیمت [نادیده گرفتن] حقیقت به دست می‌آید و هرگز دوام نخواهد آورد».^{۱۶} چنگ و همکارانش در کمیته تهیه کننده پیش نویس اعلامیه، انتظار داشتند که حقوق مطرح شده در اعلامیه به شیوه‌های مختلف به فرهنگ تبدیل شوند و نیز به مرور زمان مجموعه حقوق بشر با این تجارب گوناگون غنی گردد.

تدوین کنندگان اعلامیه جهانی هم چنین می‌دانستند ثابت ماندن آن در طول زمان نه ممکن است و نه مطلوب. آنها هیچ وقت ادعا نکرده‌اند که آخرین حرف را درباره حقوق بشر گفته‌اند. آنها انتظار داشتند که حقوق جدیدی در آینده ظهور یابد همانگونه که در گذشته ظهور یافتند و نیز حقوق قدیمی، مجدداً تدوین و تنظیم شوند. اما این بدان معنا نبود که هر کس می‌تواند کار تفسیر حقوق را انجام دهد. آنها سعی کردند از طریق چنین تحولاتی، متن ایمنی برای اعلامیه فراهم سازند

و بدین منظور چارچوبی تفسیری به آن دادند: آزادی و همبستگی (Solidarity) که با مفهوم موسع شخص بودن (Personhood) پیوند و در کرامت ریشه دارند.

رویکرد تدوین کنندگان اعلامیه توسط دست کم یک حقوقدان برجسته بین‌المللی در سی و پنجمین سالگرد آن در سال ۱۹۸۳ یاد آوری شد. فیلیپ آلستُن در آن زمان نوشت: «اعلامیه مدعی نیست که یک برداشت واحد و یک شکلی از اینکه جهان چگونه باید باشد، عرضه می‌کند همچنین مدعی نیست که نوعی دستورالعمل جامع برای رسیدن به یک جهان ایده‌نال ارائه می‌دهد بلکه هدف آن هدف متعادل‌تری است که عبارت است از اعلام مجموعه‌ای از ارزش‌هایی که می‌توانند جامعه مدرن را در انتخاب از بین گزینه‌های سیاستی متنوع و بدیل راهنمایی کنند».^{۱۷} اما تا دهه ۱۹۷۰، فهم اولیه از اعلامیه تا حد زیادی به فراموشی سپرده شد و آنچه را که فراموشی از بین نبرده است، فرصت طلبی در حال از بین بردن بود. رأی ممتنع آفریقای جنوبی و عربستان سعودی هنگام تصویب نهایی اعلامیه هشدارهای اولیه برای در راه بودن مشکلات بیشتری بود. از جمله ایرادهای آفریقای جنوبی اعتراض به کلمه «کرامت» بود. ظاهراً این کشور از پیامدهای این کلمه برای سیستم نژادپرستانه‌ای که آن زمان در حال ساختن بود، واهمه داشت و عربستان سعودی ادعا کرده بود که بعضی از حقوقی که جهانی نامیده شده‌اند، به ویژه حق تغییر مذهب، در واقع فقط ایده‌های «غربی» است. در سال ۱۹۴۸ این بحث‌ها، ادعاهایی تک و استثنایی بودند. اما بلافاصله پس از تصویب اعلامیه، متخاصمان جنگ سرد مواد اعلامیه را تجزیه و به سیاست آلودند که این خود زمینه را برای اختلاف بیشتر فراهم کرد. در سال ۱۹۵۵، این اتهام که برخی از حقوق اعلامیه حاکی از استعمار جدید «غربی» است با شدت بیشتری در کنفرانس «باندونگ» دوباره مطرح شد. در آن کنفرانس، کشورهای غیر متعهد به خاطر خشم مشترکی که از سلطه تعدادی از کشورهای قدرتمند و ثروتمند در امور جهانی داشتند، به یک نوع وحدت دست یافتند.

۳- مسابقه ساختار شکنی

طی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، تدوین‌کنندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر یکی پس از دیگری از صحنه جهانی جدا می‌شدند. سازمان ملل به یک دیوان سالاری گسترده با بیش از ۵۰۰۰۰ کارمند تبدیل شد. آژانس‌های تخصصی آن با سازمان‌های غیردولتی به طور تنگاتنگی در هم تنیده شدند و سازمان‌هایی که به عنوان جنبش بین‌المللی حقوق بشر - که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ پا

گرفتند - به سرعت افزایش یافتند. این جنبش به نوبه خود، به طور گسترده تحت تأثیر ایده‌های حقوقی بود که آن روزها در ایالات متحده آمریکا حاکمیت داشت.^{۱۸} این جنبش مانند خود اعلامیه، افراد و گروه‌های زیادی را جذب نمود که بیشتر علاقه‌مند به در اختیار گرفتن اقتدار اخلاقی اعلامیه در جهت اهداف خودشان بودند تا پیش بردن اهداف اصلی و اولیه آن.

تحول مهم دیگری که توسط متخاصمان جنگ سرد به وجود آمد عبارت بود از عادت تقریباً جهانی قرائت اعلامیه به همان شیوه‌ای که آمریکایی‌ها منشور حقوق را قرائت می‌کردند؛ یعنی به صورت زنجیره‌ای از ضمانت‌های اساساً جدا از هم. شیوه بیان حقوق در اعلامیه که مبتنی بر کرامت انسان بود با انواع حرف‌های ساده انگارانه از حقوق جایگزین شد که در آن زمان فضای گفتمان سیاسی در آمریکا را تا حد زیادی اشغال کرده بود. چندین ویژگی آن گویش جدید و بیش از حد فردگرایانه، این ظرفیت را داشت که اعلامیه حقوق بشر را ویران سازد؛ پیش‌بینی حقوقی بدون مسئولیت‌های فردی یا اجتماعی، توجه به حقوق مطلوب یک فرد به عنوان حقوقی مطلق و فراموش کردن حقوق دیگران، تصور کردن دارنده حقوق به مثابه فردی اساساً خودسامان و خودبسند، کم اهمیت جلوه دادن آزادی‌های اساسی از راه جا زدن منافع خاص به عنوان حقوق جدید.^{۱۹}

بنابراین، عجیب است که [اکنون] اتهام استعمار فرهنگی اعتبار بیشتری نسبت به سال ۱۹۴۸ دارد. گسترش جهانی ایده‌های مربوط به حقوق گزینش شده و کاملاً فردگرایانه و بیش از حد آزادی‌خواهانه باعث شد که پروژه معاصر حقوق بشر بین‌الملل در برابر برجسب «غربی» بودن آسیب پذیرتر از هر زمان اعلامیه باشد. اعلامیه جهانی حقوق بشر که به عنوان یک تعهد از سوی ملت‌ها برای رقابت کردن در پیش برد آزادی و کرامت انسان‌ها عرضه شد، هم اکنون در خطر تبدیل شدن به چیزی است که منتقدان آن همواره آن را بدان متهم کرده‌اند؛ یعنی ابزاری برای استعمار جدید.

طی دهه‌ها، یکپارچگی اعلامیه حقوق بشر توسط مدعیان حمایت از آن، افزون بر مخالفان آن نادیده گرفته شده است. با مجزا کردن هر یک از بخش‌ها از محل خود در طرح کلی اعلامیه و قرائت نادرست از اعلامیه که هم اکنون باب شده است، کج فهمی را افزایش داده و سوء استفاده از آن را تسهیل می‌کند. کشورها و گروه‌های ذینفع، موادی از آن‌را که مناسب نمی‌بینند کنار گذاشته و مابقی را با ارزش تلقی می‌کنند. یکی از آسیب‌های بزرگ این بوده است که اعلامیه دقیقاً در زمانی بر ارتباط بین آزادی و همبستگی پافشاری می‌کند که به نظر می‌رسد کشورهای ثروتمند در

قبال کشورها و مردمان فقیر به طور فزاینده از خود سلب مسئولیت می‌کنند. برای یافتن مثال‌هایی از ساختار شکنی در حال انجام، هیچ کاری بهتر از گوش پنهانی سپردن به پرگوئی‌های مربوط به حقوق در کنفرانس‌های بزرگ سازمان ملل در دهه ۱۹۹۰ نیست. در نگاه نخست ممکن است سازمان ملل مکانی دور از ذهن برای پیگیری اصلاح نظام حقوقی به نظر برسد اما آژانس‌ها و کنفرانس‌های آن، تعداد زیادی از گروه‌های ذینفع خاص را جذب کرده است که برنامه کاری‌اشان برای مورد تأیید قرار گرفتن در فرآیند سیاسی عادی و داخلی [کشورها] با مشکل روبه‌رو است. در طول سال‌ها، انواع گروه‌های فشار، نفوذ قابل توجه‌ای در دستگاه اداری سازمان ملل به دست آورده‌اند که فرآیند کار آنها حتی از فرآیند کار آژانس‌های حکومتی آمریکا شفافیت کمتری دارد.

بدین ترتیب، صحنه را برای سازمان ملل و کنفرانس‌هایش آماده کردند تا به محل تولیدی تبدیل شود که در آنها ایده‌های گروه‌های ذینفع خاص که از کمترین رواج (یا کمترین پذیرش) برخوردار است بتواند به «هنجارهای جهانی» تبدیل شود. این هنجارها اگر چه از لحاظ فنی موقعیت حقوق بنیادین را ندارند اما می‌توانند درون کشورها به صورت استانداردهای جهانی به تصویر کشیده شوند و بر کشورهای فقیر به عنوان شرایط دریافت کمک تحمیل گردند.

به طور مثال در کنفرانس زنان سازمان ملل در پکن در سال ۱۹۹۵، تلاش‌های فوق العاده صورت گرفت تا پارادایم حقوق بشر جدیدی - عمدتاً توسط نمایندگان کشورهای ثروتمند - ارائه گردد. بانوی اول آمریکا خانم هیلاری کلینتون، در دومین روز کنفرانس در سخنانش خطاب به تمامی اعضای جلسه، شعاری گمراه کننده را بیان کرد: «اگر [تنها] یک پیام وجود داشته باشد که از این کنفرانس به بیرون طنین انداز شود آن پیام این است که حقوق بشر، حقوق زنان و حقوق زنان، حقوق بشر است».^{۲۰} نیمی از این گفته درست بود اما فقط نیمی؛ حقوق بشر قطعاً به همه تعلق دارد. اما اینگونه نیست که هر حقی که توسط یک دولت ملی خاص به زنان داده شده باشد، جایگاه یک حق بشری را کسب کرده باشد. هدف اصلی این شعار، جهانی کردن حقوق افراطی و آمریکایی سقط جنین در دنیا بود در حالیکه فقط تعداد بسیار اندکی از کشورها - اگر نگوئیم هیچ - تا آنجا پیش رفته‌اند که مانند آمریکا و چین اجازه سقط کودکان سالم و زنده را می‌دهند.

اینکه ممکن است در آینده اعلامیه جهانی حقوق بشر چنین مسابقه ویرانگری روی دهد، مدت‌ها قبل توسط ریچارد مکینون پیش‌بینی شده بود. مکینون به همان چیزی که هر حقوقدانی

می‌داند، پی برد: دستیابی به توافقات عملی مانند آنچه که در سال ۱۹۴۸ توسط کشورهای عضو سازمان ملل صورت گرفت، تنها به قیمت نوعی ابهام خاص امکان پذیر است. تدوین کنندگان می‌دانستند که همان کلی‌گویی که توافق [بر سر] اعلامیه را ممکن ساخت، باعث شد که این مدرک در برابر کج فهمی و دستکاری آسیب پذیر گردد. مکیون در گزارش خود برای یونسکو به این نکته اشاره کرد که درک‌های مختلف از معانی حقوق معمولاً نشانگر مفاهیمی متباین در مورد انسان و جامعه است که این امر به نوبه خود باعث می‌شود افرادی که آن درک‌های مختلف را دارند، دیدگاه‌های متفاوتی درباره واقعیت داشته باشند. بر همین اساس، او پیش‌بینی کرد که «مشکلاتی در اثر بدگمانی‌های ناشی از این تفاوت‌ها به وجود خواهد آمد؛ بدگمانی‌ها نسبت به استفاده‌های انحرافی‌ای که ممکن است از یک اعلامیه حقوق بشر به قصد پیشبرد منافع خاص صورت گیرد».^{۲۱} حکیمی گفته است: «مراقب باشید، کل این کار ممکن است مورد سوء استفاده قرار گیرد!».

در مجموع، پروژه حقوق بشر که به صورت تعهدی چند فرهنگی برای رقابت در پیشبرد آزادی و کرامت آغاز شد، هم‌اکنون در خطر تبدیل شدن به چیزی است که دشمنان و منتقدان آن همواره آن‌را بدان متهم کرده‌اند؛ یعنی ابزاری برای امپریالیسم فرهنگی «غرب».

این گوشه و کنایه از دیدآمارتیا سن، زاده کلکته و اقتصاددان دانشگاه کمبریج، دور نماند. در سال ۱۹۹۴، درست قبل از کنفرانس سازمان ملل در قاهره در موضوع «جمعیت و توسعه»، سن در مجله (The New York Review of Books) هشدار داد که کشورهای توسعه یافته در پرداختن به مسائل مربوط به جمعیت، تمایل خطرناکی از خود نشان می‌دهند؛ چرا که در ذهنیت آنها مردم مورد نظر، موجودات معقول و متحدانی که با مشکل مشترکی مواجه‌اند نیستند؛ بلکه منبع آسیب‌های اجتماعی بزرگی هستند که مهار نشده و تابع امیال زودگذرند و نیاز به نظم قوی دارند.^{۲۲} سن که به خاطر آثارش در زمینه نابرابری و گرسنگی جهانی برنده جایزه نوبل شده است، مدعی شد که سیاست‌گذاران بین‌المللی با اولویت دادن به برنامه تنظیم خانواده در کشورهای جهان سوم نسبت به سایر تعهدات از قبیل آموزش و مراقبت‌های بهداشتی، اثرات منفی بر رفاه و سعادت مردم گذاشته و از آزادی‌های آنها کاسته‌اند.^{۲۳} به طور اختصار می‌توان گفت هنگامی که منافع خاص در لباس حقوق جهانی آراسته و خوش‌نما می‌شوند، کل دامنه حقوق بشر مردم فقیر به خطر می‌افتد.

خبر خوب این است هنگامی که سازمان ملل وارد دوره ریاضت شود، دوره کنفرانس‌های بزرگی مانند قاهره و پکن احتمالاً به سر می‌آید. خبر بد این است که همان فشار اقتصادی که باعث

عدم موفقیت گردهمایی‌های بزرگ بین‌المللی می‌شود، ممکن است خطر تسخیر آژانس‌های سازمان ملل به دست گروه‌های ذینفع خاص و ثروتمند را تشدید سازد. برای یک مثال خوب می‌توان از «هدیه» یک میلیارد دلاری مؤسس CNN، یعنی تد ترنر (Ted Turner) به سازمان ملل یاد کرد که در پاییز سال ۱۹۹۷ اعلام شد. زمانی که آقای ترنر اعلام کرد که هدیه او برای کمک به «فقیرترین فقرا»^{۲۴} است، بسیاری از افرادی که برای رهبری کمک‌های انسان دوستانه به سازمان ملل چشم دوخته بودند، غرق در سرور شدند. اگر این تزریق پول به صورت اقساط ۱۰۰ میلیون دلاری در سال و به مدت ده سال پرداخت می‌شد فقط از کمک‌های سالانه آمریکا، ژاپن و آلمان کمتر می‌بود.

این خبر خوبتر از آن بود که درست باشد و همینطور بود. خیلی زود مشخص شد که سازمان ملل بر این اموال کنترلی نمی‌داشت و آژانس‌های سازمان ملل باید طرح‌های خود را برای تصویب به بنیادی می‌دادند که رئیس آن مردی بود که آقای ترنر انتخاب می‌کرد چرا که «او مثل من فکر می‌کند».^{۲۵} مردی که گماشته می‌شد تا نقش اصلی را در تخصیص بودجه میلیون‌ها دلاری ترنر داشته باشد، یکی از مقامات سابق وزارت امور خارجه آمریکا یعنی تیموتی ورث (Timothy Wirth) بود که پرچمدار برنامه ستیزه‌جویانه آمریکا برای کنترل جمعیت در کنفرانس قاهره در سال ۱۹۹۴ بود. ورث در حمایت از کنترل جمعیت آن قدر مشتاق بود که حتی چین را، علیرغم سیاست قهرآمیز تک فرزندی‌اش، به خاطر «سرمايه‌گذاری‌های کلان و خیلی مؤثر در تنظیم خانواده»^{۲۶} می‌ستود. اما در مورد آقای ترنر، وی در جمع تعدادی از مردم کالیفرنیا در سال ۱۹۹۸ اعلام کرد که در جهان پس از جنگ سرد خطر اصلی، دیگر ارتشی که به سوی ما پیشروی می‌کند نیست؛ بلکه همانطور که می‌دانید، خطر، مردمی هستند که دارند در ما رخنه می‌کنند، مردمی که دارند از گرسنگی می‌میرند.^{۲۷}

از آنجا که جزئیات حرکت آقای ترنر برملا شده است، این حرکت کمتر شبیه یک هدیه است و بیشتر شبیه کوشش برای تصاحب آژانس‌های سازمان ملل است که دسترسی ممتاز و ویژه به جمعیت‌های آسیب‌پذیر دارند. بنابراین، احتمالاً در یکی - دو سال آینده زمان آزمودن سازمان ملل است که آیا آبرو، اعتبار و منابع سازمانی خود را به معنای حقیقی کلمه به فروش نخواهد رساند؟ هر قدر این نکته که چرا کشورهای جهان پس از جنگ جهانی دوم تصمیم گرفتند بر حقوق اساسی خاصی به عنوان حقوق جهانی تأکید کنند، از خاطرات محو شود؛ تلاش برای ساختار شکنی اعلامیه جهانی حقوق بشر و بازسازی آن به گونه‌ای که به امیال قلبی این یا آن گروه ذینفع خاص

نزدیک‌تر باشد، ادامه خواهد یافت.

نمی‌توان پیش‌بینی کرد که آیا بیش نسبتاً غنی و پیچیده درباره حقوق بشر که در اعلامیه جهانی آمده است تا چه اندازه می‌تواند در مقابل فشارهای چند گانه گروه‌های فشار ستیزه جو، تعصب‌های شدید نژادی و ملی و نیروهای نامعلوم و پر قدرت جهانی شدن دوام آورد. نه تنها آژانس‌های سازمان ملل بلکه دولت‌های چند کشور دارای نظام لیبرال دموکراسی در قطع کردن ارتباط میان حقوق جدایی‌ناپذیر اعلامیه و ساختار شکنی اصل محوری آن یعنی کرامت انسانی دست داشته‌اند.

۴- چالش حقوق بشر

نزاع بر سر کنترل معنای اعلامیه به شدت به ما یادآوری می‌سازد که تدوین‌کنندگان اعلامیه جهانی، جنبش حقوق بشر را با یک مشکل به حال خود رها کردند. همانطور که ژان پل دوم در سخنرانی خود خطاب به هیئت دیپلماتیک واتیکان در ژانویه ۱۹۸۹ گفت: «اعلامیه سال ۱۹۴۸، مبنای اخلاقی و مردم شناختی برای حقوق بشری که اعلام می‌کند، ندارد». پس چگونه انسان می‌تواند مشکل رفع تنش در میان حقوق مختلف یا مشکل مربوط به الحاق گاه به گاه حقوق جدید را حل کند؟

این مشکلات جدی هستند و باعث شده برخی از متفکران نتیجه بگیرند که اعلامیه حقوق بشر به طور مایوس‌کننده‌ای فاقد انسجام است. به طور مثال، میچل ویلی معتقد بود که هر یک از به اصطلاح حقوق بشر، نقض‌کننده سایر حقوق بشر هستند و اگر هر کدام از آنها جداگانه اجرا شوند بی‌عدالتی به وجود می‌آورد.^{۲۸} السدر مکینتایر می‌گوید که حقوق متفاوتی که از سنت‌های متفاوت اقتباس می‌شوند، اغلب متکی بر پیش‌فرض‌های اخلاقی متفاوت و قیاس‌ناپذیر هستند.^{۲۹}

این مشکلات از چشم ماریتن و همکارانش دور نمانده است. ماریتن خاطر نشان کرده است که مشکلات و مشاجرات از جایی آغاز می‌شود که بخواهیم مقیاس ارزش‌های حاکم بر اجرا و یکپارچه‌سازی عینی این حقوق گوناگون را تعیین کنیم.^{۳۰} او ادامه می‌دهد که اعلامیه به یک ارزش نهایی نیاز دارد که آن حقوق بر آن اتکا کنند و در چارچوب آن ارزش، با محدودیت‌های متقابل یکپارچه شوند. این ارزش که به وضوح در اعلامیه مطرح شده «کرامت انسان» است. اما به مرور زمان متأسفانه معلوم شده است که کرامت نسبت به مفاهیم دیگر مصونیت بیشتری در برابر سوء استفاده ندارد. فقط کافی است دفاع‌های رایج در مورد مرگ آسان فعال که به عنوان «حق بر مرگ

توأم با کرامت» مطرح است را مد نظر قرار دهیم. [به نظر می‌رسد حقوق کاذبی که قدرتمندترها مشتاق اعطا به ضعیف‌ترها هستند، پایان‌ناپذیر است چه ضعیف‌ترها بخواهند و چه نخواهند.] بنابراین، تغییر موضع از طبیعت به کرامت در تفکر مدرن در مورد مبانی حقوق بشر مشکلات فراوانی به دنبال دارد. نگرش‌های رایج سکولار این است که انسان‌ها کرامت دارند؛ چرا که آنها موجودات خودسامانی هستند که توانایی انتخاب کردن را دارند (کانت)، یا به خاطر احساس همدردی که بیشتر انسان‌ها نسبت به سایر مخلوقات ذی شعور دارند (روسو). اما نگرش اول برای افرادی با ظرفیت‌های محدود، پیامدهای هشداردهنده دارد و نگرش دوم تمامی اخلاق را بر پایه شکننده یک احساس زودگذر قرار می‌دهد. بیشتر افراد با ایمان به سهم خود خواهند گفت که مبانی کرامت انسان این حقیقت است که انسان‌ها به شکل و صورت خدا خلق شده‌اند، اما این قضیه برای افراد بی‌ایمان نامفهوم است.

علاوه بر این، مسیر کرامت تا حقوق حتی برای افراد با ایمان نیز روشن و مستقیم نیست. برایان بنستاد خاطرنشان کرده است که اصطلاح «کرامت شخص انسان» در تعالیم مسیحی دو مفهوم ضمنی متفاوت دارد. کرامت هم به انسان اعطا شده و هم دست یافتنی است؛ یعنی هدفی است که به تدریج تحقق می‌یابد.^{۳۱} او اشاره می‌کند که کتاب سؤال و جواب‌های دینی کاتولیک، بحث اخلاق خود را با این نقل قول از پاپ لئو کبیر آغاز می‌کند: «مسیحیان! کرامت خود را دریابید و اکنون که در ذات خود خدا سهیم هستید، با گناه کردن به حالت اولیه و پیشین خود بازنگردید». اما اگر کرامت، کیفیتی است که با تلاش شدید برای غلبه بر گناه و تمرین فضیلت به دست می‌آید، آنگاه اصلاً روشن نیست که آیا کرامت مدعی حقوق، مبنایی کافی برای حقوق بشر باشد. به وضوح، اینگونه نیست که همه مدعیان حقوق برای غلبه بر گناه تلاش شدیدی کرده باشند. از دیدگاه مسیحیت راه حل این مشکل غامض می‌تواند این باشد که حقوق بشر ریشه در تعهد هر شخص برای کامل کردن کرامت خود دارد و این امر به نوبه خود وی را متعهد می‌کند تا به ذره «اعطا شده» کرامت دیگران احترام بگذارد، حال هر رفتاری که با آن کرده باشند. به عبارت دیگر، ممکن است این تلاش خود ما برای رسیدن به کرامت (به صورت فردی یا به عنوان یک اجتماع) باشد که ما را موظف می‌دارد تا از تحمیل مجازات‌های وحشیانه علیه مجرمان بپرهیزیم و یا از خاتمه دادن به زندگی جنین یا دیگرانی که استعدادشان شکوفا نشده یا بالقوه است اجتناب کنیم.

از این لحاظ، پیش‌نویسان منشور سازمان ملل احتیاط کرده و گفتند: حقوق بشر بر پایه نوعی

«ایمان» به کرامت انسان استوار است. اما اشتباه خواهد بود اگر از آن قضیه به سرعت به این تصور برسیم که ایمان صرفاً امری ارادی و یا انتخابی دلبخواهانه است. روی هم رفته، می‌توان درباره «کرامت» در اعلامیه جهانی حقوق بشر چیزی را گفت که آبراهام لینکلن زمانی درباره «برابری» در اعلامیه استقلال آمریکا گفت: مسئله غامضی است که به آسانی حل نمی‌شود. تدوین‌کنندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر درباره مشکلات پیش روی آن، خام و بی‌تجربه نبودند. این مطلب از سخنان فراوانی که آنها درباره حق تقدم فرهنگ بر نظام حقوقی گفته‌اند، واضح و روشن است. هرچند ماریتن، به بیان دقیق، از تدوین‌کنندگان اعلامیه نبود، اما به بهترین نحو این مطلب را بیان کرده است. او نوشته است اینکه آیا موسیقی نواخته شده از سی زه اعلامیه، هماهنگ با کرامت انسان است یا به ضرر آن، در درجه اول بستگی به گستره شکوفایی فرهنگ کرامت انسان دارد.^{۳۲}

اگر ماریتن، الینور روزولت، چارلز مالک، رنه کاسن و دیگران که این نظر را داشتند، درست گفته باشند، آنگاه چالش بزرگی در مقابل مذاهب جهان وجود دارد؛ چرا که مذهب در قلب فرهنگ جای دارد. نهایتاً این وظیفه مذاهب است که نشان دهند که آیا این توانایی را دارند تا پیروانشان را ترغیب نمایند که به وظیفه خود برای کامل کردن کرامت خود عمل کنند و در انجام این کار به کرامت سایر اعضای خانواده انسان احترام بگذارند.^{۳۳}

یادداشت‌ها

۱. جهت اطلاع از جزئیات تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر رک:

- Mary Ann Glendon, *Rights from Wrongs* (forthcoming, Random House)
2. Human Rights Commission, First Session, Summary Records (E/CN.4/SR.7 p. 4)
3. Verbatim Record, from *The More Important Speeches and Interventions of Charles Malik* (Papers of Charles Malik, Library of Congress, Manuscript Division), p. 38.
4. *Ibid.*, 44.
5. Human Rights Commission, Drafting Committee, First Session (E/CN.4/AC.1/SR.1 p.5)
6. *Ibid.*
7. Louis Henkin, "*The Ideals of Human Rights: Ideology and Aspiration, Reality and Prospect*," in *Human Rights Policy*, New York: St. Martin's Press, forthcoming.
8. Czeslaw Milosz, "The Religious Imagination at 2000," *New Perspectives Quarterly*, Fall 1997, p:32.

۹. همچنین رک:

Philip Alston, "The Universal Declaration at 35: Western and Passé or Alive and Universal?," *International Commission of Jurists Review* 30 (1983) 60, 61; and Johannes Morsink, *The Universal Declaration of Human Rights: Origins, Drafting, and Intent* (Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 1999), especially the

concise summary of the drafting process in pp. 1-12.

10. Charles Malik, "**Introduction**" in O. Frederick Nolde, *Free and Equal: Human Rights in Ecumenical Perspective*, Geneva: World Council of Churches, 1968, p: 12.

11. Richard P. McKeon, "**The Philosophic Bases and Material Circumstances of the Rights of Man**," in *Human Rights: Comments and Interpretations*, New York: Columbia University Press, 1949, p: 45.

12. Mary Ann Glendon, **Michael Gordon, and Christopher Osakwe**, *Comparative Legal Traditions*, 2d ed. St. Paul, Minn: West, 1994, pp: 58-62.

۱۳. رک: تأملات روشنگر آمارتیا سن در باره جهانشمولی و تکنوگرایی در:

"Our Culture, Their Culture," *The New Republic*, April 1, 1996, p: 27.

14. P. C. Chang, **China at the Crossroads: The Chinese Situation in Perspective**, London: Evans, 1936, pp: 124-25.

15. Jacques Maritain, "**Introduction**" in *Human Rights: Comments and Interpretations*, UNESCO ed, New York: Wingate, 1949, p: 16.

16. P. C. Chang's speech may be found in U.N. General Assembly, 182d Plenary Session, December 10, 1948, Summary Records, p. 895.

17. Philip Alston, "The Universal Declaration at 35," 60, 69.

۱۸. به طور کلی رک:

Mary Ann Glendon, *Rights Talk: The Impoverishment of Political Discourse* (New York: Free Press, 1991) (especially Chapter 6); Anthony Lester, "The Overseas Trade in the American Bill of Rights," *Columbia Law Review* 88 (1988) 537.

۱۹. به طور کلی رک:

Glendon, *Rights Talk*. On the need for care in accepting new rights, see Philip Alston, "Conjuring up New Rights: A Proposal for Quality Control," *American Journal of International Law* 78 (1984) 607.

20. Steven Mufson, "**First Lady Critical of China, Others on Women's Rights**," *Washington Post*, September 6, 1995, p. A1.

21. Richard McKeon, "**The Philosophic Bases and Material Circumstances of the Rights of Man**," in *Human Rights: Comments and Interpretations*, New York: Columbia University Press, 1949, pp: 35-36.

22. Amartya Sen, **Population: Delusion and Reality**, *New York Review of Books*, September 22, 1994, p: 62.

23. *Ibid.*, 71; see also, Reed Boland, "**The Environment, Population, and Women's Human Rights**," *Environmental Law* 27, 1997, p: 1137.

24. Betsy Pisik, "**Gift Keeps on Giving**," *Washington Times*, January 19, 1998, p: A1.

25. Barbara Crossette, "**Turner Picks State Dept. Official to Allocate UN Fund**," *International Herald Tribune*, November 21, 1997, p: 4; Colin Woodard, "**Ted Turner Gift Poised to Boost UN**" *Christian Science Monitor*, April 22, 1998, p: 1.

۲۶. به نقل از:

Jeffrey Gedmin, "Clinton's Touchy-Feely Foreign Policy," *Weekly Standard*, May 13, 1996, 19, 22.

27. Ann Bardach, "Turner in 2000?," *New Yorker*, November 23, 1998, 36, 37.

28. Michel Villey, **Le droit et les droits de l'homme**, Paris: Presses Universitaires de France, 1983, p: 13.

29. Alasdair MacIntyre, **After Virtue**, 2d ed, Notre Dame, Ind: University of Notre Dame Press, 1981.

30. Jacques Maritain, "Introduction" in Human Rights: Comments and Interpretations, UNESCO ed, London & New York: Wingate, 1949, 9, pp: 15-16.
31. Brian Benestad, "What Do Catholics Know about Catholic Social Thought?" in Festschrift for George Kelly, Christendom Press, forthcoming.
32. Jacques Maritain, "Introduction" at 16.
33. Giorgio Filibeck, "Universal Religions and the Universality of Human Rights" Presentation at the Harvard Law School World Alumni Congress Panel on "Religion and Human Rights," held at the Islamic Center of Rome, Italy, June 11, 1998.

منابع

- Alasdair MacIntyre, **After Virtue**, 2d ed, Notre Dame, Ind: University of Notre Dame Press, 1981.
- Amartya Sen, **Population: Delusion and Reality**, New York Review of Books, September 22, 1994, p: 62.
- Betsy Pisik, "Gift Keeps on Giving," Washington Times, January 19, 1998, p: A1.
- Brian Benestad, "What Do Catholics Know about Catholic Social Thought?" in Festschrift for George Kelly, Christendom Press, forthcoming.
- Charles Malik, "Introduction" in O. Frederick Nolde, Free and Equal: Human Rights in Ecumenical Perspective, Geneva: World Council of Churches, 1968, p: 12.
- Czeslaw Milosz, "The Religious Imagination at 2000," New Perspectives Quarterly, Fall 1997, p:32.
- Giorgio Filibeck, "Universal Religions and the Universality of Human Rights" Presentation at the Harvard Law School World Alumni Congress Panel on "Religion and Human Rights," held at the Islamic Center of Rome, Italy, June 11, 1998.
- Ibid., 71; see also, Reed Boland, "The Environment, Population, and Women's Human Rights", Environmental Law 27, 1997, p: 1137.
- Jacques Maritain, "Introduction" in Human Rights: Comments and Interpretations, UNESCO ed, New York: Wingate, 1949, p: 16.
- Jacques Maritain, "Introduction" in Human Rights: Comments and Interpretations, UNESCO ed, London & New York: Wingate, 1949, 9, pp: 15-16.
- Louis Henkin, "The Ideals of Human Rights: Ideology and Aspiration, Reality and Prospect," in Human Rights Policy, New York: St. Martin's Press, forthcoming.
- Mary Ann Glendon, Michael Gordon, and Christopher Osakwe, Comparative Legal Traditions, 2d ed. St. Paul, Minn: West, 1994, pp: 58-62.
- Michel Villey, **Le droit et les droits de l'homme**, Paris: Presses Universitaires de France, 1983, p: 13.
- P. C. Chang, **China at the Crossroads: The Chinese Situation in Perspective**, London: Evans, 1936, pp: 124-25.
- P. C. Chang's speech may be found in U.N. General Assembly, 182d Plenary Session, December 10, 1948, Summary Records, p. 895.
- Richard McKeon, "The Philosophic Bases and Material Circumstances of the Rights of Man," in Human Rights: Comments and Interpretations, New York: Columbia University Press, 1949, pp: 35-36.
- Steven Mufson, "First Lady Critical of China, Others on Women's Rights," Washington Post, September 6, 1995, p. A1.